

سند تاناکا

پیشنویس سردبیر بین الملل چهارم در ماه ژوئن ۱۹۴۱

«سند تاناکا»ی معروف سندی بود که در سال ۱۹۲۷ توسط «بارون تاناکا» نخست وزیر ژاپن تحویل امپراطوری آن کشور گردید. این سند مرحله به مرحله خطوط اصلی برنامه‌ی توسعه‌ی امپریالیستی ژاپن را ترسیم کرده و بر کنترل ژاپن در «مانچوریا» تأکید نمود که در نهایت به سلطه بر سراسر چین، اندونزی، جزایر دریای جنوب، اتحاد جماهیر شوروی و بالاخره هند و کل حوضه‌ی اقیانوس آرام می انجامید.

بارون تاناکا حتی تصاحب نهایی کل اروپا را تجسم می کرد.

زمانی که این سند به بیرون راه یافت، ژاپن حقیقی بودن آن را رد کرد. اما از سال ۱۹۳۱ و پس از تهاجم به مانچوریا، ژاپن دقیقاً همان خط سیاسی ترسیم شده در «سند تاناکا» را دنبال کرد.

با این وجود، سردمداران قدرت های بزرگ امپریالیستی و حتی کرملین، اگر چه به حقیقی بودن «سند تاناکا» آشنایی داشتند، اما سکوت اختیار کرده اند و ژاپن هم به رد این حقیقت همچنان ادامه داده است. واشنگتن و لندن درگیر «راضی نگه داشتن» ژاپن - یعنی آماده شدن برای معقول ترین لحظه ورود به جنگ در [اقیانوس] آرام- از انتشار مطالب مربوط به «سند تاناکا» جلوگیری کرده اند. روزنامه های شوروی نیز همچنان سکوت را حفظ کرده اند.

در مقاله زیر، تروتسکی برای اولین بار داستان اینکه چگونه «سند تاناکا» بوسیله‌ی سازمان اطلاعات شوروی از آرشیو دولتی ژاپن محفوظ نگاه داشته شد را بیان می‌کند. تروتسکی زمانی که بوسیله‌ی «گ. پ. او.» GPU استالین ترور شد، هنوز کاملاً این مقاله را تمام نکرده بود.

این مقاله برای انتشار عمومی نوشته شده بود. تروتسکی هنوز مشغول مشخص کردن تاریخ‌های دقیق برخی رویدادها بود. اگر چه تروتسکی از حافظه خوبی برخوردار بود، اما هرگز در نوشته‌هایش تنها به حافظه خود اکتفا نکرده و همیشه با مدرک گفته‌های خود را تضمین می‌کرد. سردبیران انتشارات هنوز نتوانسته‌اند به تاریخ‌های تقریبی‌ای که تروتسکی داده، چیزی اضافه کنند.

در مقاله‌ای که در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۰ در نشریه «لیبرتی» به چاپ رسید، تروتسکی پیش‌بینی کرد که در قراردادی که بین کرملین و ژاپن در پیش بود «ضمیمه متقارن با این قرارداد بین مسکو و برلن هم بسته خواهد شد.» در واقع چنین قراردادی در ۱۳ آوریل ۱۹۴۱ به امضاء رسید. امروز کرملین به سختی می‌تواند حقیقی بودن «سند تاناکا» را تأیید کند، زیرا سپس به سختی می‌تواند قرارداد با ژاپن را در میان مبارزات چین علیه امپریالیسم ژاپن توجیه نماید.

مطبوعات آمریکایی تا کنون سند «یادبود تاناکا» را مشکوک دانسته‌اند.

در ۲۳ آوریل ۱۹۴۰، دریابان «تاسیگ» در گزارش جالب خود به «کمیته‌ی امور نیروی دریایی سن» به «سند تاناکا» ارجاع داد. نیروی دریایی دریابان

تاسیگ را اخراج کرد. قصد من در اینجا این نیست که وارد این بحث بشوم. من معتقدم که دریابان تاسیگ دلایل خود را داشت که وارد این موضوع شد و نیروی دریایی هم دلایل خود را داشت که نظرات او را رد کرد. به احتمال قوی این اخراج برای دریابان غیرمنتظره نبود. اما من تکرار می‌کنم که این موضوع مسأله‌ی من نیست. تا جایی که من می‌توانم قضاوت کنم، دریابان تاسیگ در مسائل اخلاقی و وظایف و سیاست‌های خاور دور فرد متخصص و شایسته است. او شکی در حقیقی بودن «سند تاناکا» ندارد. «نیویورک تایمز» اما ضمن گزارش خود از جلسه‌ی «کمیته‌ی امور نیروی دریایی سنا» به خوانندگان خود را در این مورد یادآور شد که «ژاپنی‌ها همیشه اصرار ورزیده‌اند که این "به اصطلاح" سند تاناکا حاصل جعل اسناد چینی‌ها است». در نتیجه تا به امروز، یعنی شانزده سال پس از انتشار «سند»، هنوز هم یک سند مشکوک و بحث‌برانگیز باقی است.

«سند تاناکا» جعلی نیست. یک تحلیل از محتوای آن صحت آن را تأیید می‌کند. علاوه بر آن، نویسنده این سند، فاکت‌ها (حقیقی) را در دست دارد و می‌تواند حقیقی بودن «سند تاناکا» را کاملاً و بدون هرگونه شکی تأیید نماید.

اعتبار داخلی آن

[برای جعل چنین سندی] وجود چنان نابغه‌ای برای جعل و تقلب ضروری است که دارای نفوذ در وضعیت عینی و روانشناسی سیاسی محافل حاکم ژاپن باشد. به هر حال، به طور معمول نابغه‌ها خود را درگیر جعل اسناد نکرده و در عوض، انرژی خود را مصروف کارهای دیگر می‌کنند. برای اطمینان خاطر در این باره، در طول جنگ اخیر و سال‌های بعد از آن، کمبود جعل

اسناد وجود نداشته است. کافی است افتتاح اسناد «سیسون» را در باره جمهوری شوروی به خاطر بباورید. به عنوان یک قانون کلی - و بدون هیچ استثنایی - اسناد از این نوع بسیار ناپخته و خام هستند. آن ها بیش تر روانشناسی خود جعل کنندگان یا محافلی که از آن ها بهره می برند را نشان می دهند، تا روانشناسی آن افراد یا گروه هایی که جعل اسناد به نامشان انجام می گیرد. اگر چنین اسنادی معتبر شناخته می شوند، به این دلیل است که کمبود آشنایی با محیطی که از آن گزارش می شود، وجود دارد. حکومت شوروی از افرادی تشکیل شده که برای افکار عمومی جهان کاملاً ناشناخته هستند. جای کمی تعجب است که هرگونه هدف یا مقصدی را به آن ها نسبت داده و آن ها را با هرگونه زبانی ترسیم کنیم.

در غیر این صورت، این کار حکومت امپراطوری ژاپن است که ماهیتی باستانی و سنتی دارد. هر کسی که با دقت سیر تکامل سیاست ژاپن را پیگیری کرده باشد، نمی تواند اقرار نکند که این سند با وجود رئالیزم (واقع گرایی) بدبینانه و تعصب خشک طبقه حاکم، از همین محیط سرچشمه گرفته است. این سند معتبری است. متن نیز صحیح است و محتویات آن اعتبار دارد، زیرا با واقعیت همراه است.

ژاپن امروز ضعیف ترین حلقه‌ی زنجیر امپریالیستی است. ساختار فوقانی مالی و نظامی او بر پایه‌ی بربریت نیمه فئودالی کشاورزی آن استوار است. انفجارات دوره ای درون ارتش آن کشور، بازتاب فشار غیرقابل تحمل تضادهای اجتماعی موجود در کشور است. رژیم ژاپن تنها از طریق حمله های نظامی پویا است که توانسته خود را حفظ کند. برنامه‌ی این حملات در «سند تاناکا» پایه گذاری گردیده است.

آن طوری که من به خاطر می آورم، «سند» بر مبنای اظهارات امپراطور «میچی» تهیه شده است. این اظهارات البته خود یک اسطوره است. تهاجم ژاپنی ها البته با سنت گرایی آن گره خورده است. از یک طرف مدرن ترین کشتی ها عظیم را می سازند، از طرف دیگر امپراطوری این کشور ترجیح می دهد تا اساس فعالیت های خود را بر مبنای سنت های ملی قرار دهد. همان طوری که کشیشان خواسته و تصمیمات خود را از زبان خدایان بیان می کنند، امپریالیست های ژاپنی نیز نقشه ها و برنامه های خود را به عنوان خواسته های پیشینیان امپراطوری حاکم ارائه می دهند. «تاناکا» هم آرمان های امپریالیستی باند حاکم را به عنوان اظهارات امپراطوری نامعلوم نسبت می دهد.

این سند چیزی نبود که از مغز بارون تاناکا تراوش کرده باشد، بلکه این سند مجموعه ای از خطوط اصلی برنامه هایی بود که پیش از نوشتن این سند، در میان فرماندهان ارتش و نیروی دریایی مطرح بود؛ به نوعی مجموعه تنوریک همه ی نقشه های فرماندهان دو نیروی نظامی گردید. باید فرض را بر این گذاشت که این سند در ابتدا در اشکال مختلفی تهیه و در جلسات خصوصی و غیررسمی از محافل بانفوذ به بحث گذاشته شده بود تا بالاخره به این شکل نهایی بیرون آمد. هدف، گذاشتن مهر امپراطوری بر آرمان های محافل نظامی بود. وضعیت جسمی و عقلانی امپراطور پیر به نحوی بود که امضای او اقتداری نداشت. به این دلیل، توطئه گران امپریالیستی منتظر به تخت سلطنت نشستن امپراطور «هیرو هیتو» شدند پیش از اینکه این سند را به امضای او برسانند و با توجه به تمام جوانب امر، نسخه آخر سند زیر نظر سرتیپ تاناکا تهیه گردید.

چگونه من می توانم معتبر بودن سند را تصدیق کنم

صرف نظر از ملاحظات کلی، نویسنده این متن می تواند فاکت های (حقایق) زیر را اثبات کند. عکس «سند تاناکا» اولین بار در وزارت امور نیروی دریایی در توکیو گرفته شد و سپس فیلم ظاهر نشده آن به مسکو آورده شد. من شاید اولین فردی بودم که با این سند که از زبان ژاپنی به زبان های انگلیسی و روسی ترجمه شده بود، آشنا شدم.

در آن زمان روابط با ژاپن برای سیاست خارجی شوروی زنگ خطر فوق العاده ای بود. حمایت از خاور دور بسیار بد (با کیفیت بد) انجام شده بود. دفاع از «راه آهن شرقی چین» از این هم بدتر صورت گرفته بود. نه کلاً به این دلیل که مسکو آماده فروش نبود، بلکه اساساً به این دلیل که توکیو هیچ تمایلی به خرید نداشت: آن ها می خواستند که آن را مجانی بدست بیاورند.

در طول این مدت، مسکو خیلی سعی کرد تا یک معامله به دور از تجاوز و دوجانبه با توکیو به انجام برساند. تمام پیشنهادات مسکو به شکل دیپلماتیکی از جانب توکیو رد شد و توکیو دلیل آن را پخته نبودن موقعیت برای چنین قراردادی اعلام کرد. در آن دوران، قراردادها هنوز وجهه ای جدی داشت. ظرف چند سال، یک قرارداد به دور از تجاوز دوجانبه، مقدمه ای شد برای تهاجم نظامی. در آن سال ها، ژاپن در تمام شرایط امتناع کردن از این قرارداد را ترجیح می داد.

مسکو هرگز روی از شرق برنگرداند. از یک طرف با تهدید دائم نقشه های ژاپن روبرو بود و از طرف دیگر، انقلاب چین در ۱۹۲۵-۱۹۲۷ داشت به همه جا سرایت می کرد. آرزوهای بزرگی با انقلاب چین گره خورده بود، از جمله امنیت تملکات شوروی در خاور دور و راه آهن شرقی چین. نویسنده در

میان کارمندان وقت حکومت که معتقد بودند که راه آهن شرقی چین، بلافاصله پس از اینکه ژاپنی ها کنترل منچوریا را بدست گرفتند به آن ها پس داده شود، نبود.

اما نه تداوم انقلاب چین و نه پیروزی آن را می شد پیشاپیش پیش بینی کرد. نظامیگری ژاپن فاکتی (حقیقتی) موجود بود؛ بسیار مشهود، بسیار پُر تاخت و تاز بود. انقلاب چین مسأله ای برای آینده بود. زیاد حیرت آور نیست که سازمان امنیت شوروی در هر دو شاخه - بخش اجرای مأموریت های ارتشی و بخش مربوط به «گ. پ. او.» GPU - دستور داشت تا با دقت تمام اعمال ژاپنی ها را اعم از دیپلماتیک و نظامی زیر نظر داشته باشد.

سازمان امنیت نظامی در دو محدوده قرار داشت: موضوع از یک طرف به وزارت جنگ سپرده می شد و در طرف دیگر به «گ. پ. او.» GPU. ریاست بخش خارجی «گ. پ. او.» GPU به یک بلشویک پیر به نام «تریلیسر» سپرده شده بود. او بعدها از این موقعیت برداشته شده و ظاهراً به همراه عده زیاد دیگری از بین رفت. سازمان امنیت نظامی به ریاست «برزین» اداره می شد که بلشویک پیری از لیتوانی بود. من از نزدیک با سازماندهی سازمان امنیت ما در ژاپن آشنایی نداشتیم، فقط به جوانب تکنیکی موضوع علاقمند بودم. من این موضوع را به دست دستیارانم سپردم، اول «اسکیانسکی» و بعد هم «اونشلیخت» و تا حدودی هم به «روسن هولتز». اجازه بدهید که یادآورم شوم که اسکیانسکی یکی از برجسته ترین و شایسته ترین سازماندهندگان ارتش سرخ بود که در سال ۱۹۲۴ یا ۱۹۲۵ در آمریکا زمانی که روی رودخانه ای قایقرانی می کرد، غرق گردید. اونشلیخت ناپدید شد و آشکارا کشته شد. روسن هولتز به حکم دادگاه تیرباران گردید.

لذا مسائل مربوط به سازمان امنیت تنها زمانی به دست من می رسید که مسأله‌ی خاصی بود و به امور پُر اهمیت ارتش و سیاست برمی گشت. دقیقاً همین اتفاق در مورد موضع بحث بالا پیش آمد.

مزایای اولیه شوروی در زمینه‌ی اداره‌ی اطلاعات

موفقیت هایی که اداره‌ی اطلاعات خارجی شوروی در آن زمان نقداً به آن ها مباحثات می فروخت هیچ امر اتفاقی نبود. حزب (کمونیست) افرادی را در اختیار داشت که دوره‌ی توطئه گری را به نحو جدی گذرانده و با روش ها و ترفندهای پلیسی و ضدجاسوسی بسیار خوب آشنا بودند. آن ها تجربیات بین المللی را با خود به همراه داشتند، خیلی از این افراد در کشورهای مهاجر بوده و دید سیاسی جامع داشتند. آن ها دوستان [و روابط شخصی] در خیلی از کشورها داشته و در فدا کردن خود جهت حمایت از عناصر انقلابی در کشورهای مختلف هیچگونه کوتاهی نمی کردند. در رده های پایین نهادهای دولتی کشورهای سرمایه داری، عناصر بسیاری وجود داشتند که طرفدار انقلاب اکتبر بودند. تنها لازم بود که بدانی از حمایت آن ها چگونه بهره برداری کنی و این کار انجام شد.

شبکه‌ی روابط خارجی خیلی کم پیشرفت کرده بود و تا کامل شدن راه زیادی داشت. ارتباطات شخصی بعضی مواقع به طور شانسی نتایج غیرمنتظره و فوق العاده می داشت.

«درژینسکی» که در آن زمان ریاست «گ. پ. او.» GPU را در ژاپن به عهده داشت، چندین بار با رضایت خاطر بسیار از منابع فوق العاده اطلاعاتی که در دست داشت، یاد می کرد.

علیرغم اخلاق منزوی ژاپنی‌ها و توانایی در حفظ رازها - که خصلت ویژه‌ای است در شرایط داخلی آن کشور و محدود بودن زبان ژاپنی در ارتباط گرفتن با اکثریتی فوق‌العاده از خارجی‌ها - باید گفت که این توانایی به هر حال توانایی کامل و مطلق نبود. نظام منفعل شده پیشین، خود را بر بستر نه فقط این حقیقت که افسران جوان و مقامات رسمی هر از گاهی وزرایی را می‌کشند که به نظرشان با آن‌ها تفاهم نداشتند بلکه علاوه بر این دیگر افسران و مقاماتی که کم‌تر وطن پرست بوده و خسته از عرف و روال «اسپارتان»، به دنبال یافتن منابع مالی جنبی می‌گشتند، ابراز می‌داشت. من موارد مهمی را از کاردارهای ژاپنی در کنسولگری های ژاپن در کشورهای اروپایی دیدم که برای اندکی پول اطلاعات بسیار حساسی را می‌فروختند.

دزرژینسکی بعد از مرگ لنین به «دفتر سیاسی» آورده شد. آوردن او اقدامی بود از طرف استالین، زینوویف و کامنف برای جذب دزرژینسکی که فرد صادق اما مغروری بود. آن‌ها کاملاً موفق شدند.

دزرژینسکی حراف، تندخو بود و به سادگی منفجر می‌شد. این مرد که اراده‌ای آهنین داشت و چند بار به عنوان زندانی به اردوگاه‌های کارهای سخت فرستاده شده بود، دارای خصوصیتی بسیار بچگانه بود. دزرژینسکی یک بار در یکی از جلسات «دفتر سیاسی» با افتخار تمام گفت که امیدوارم است به زودی بتواند «بورس ساوینکوف» را گول زده و به خاک شوروی بکشد و سپس او را دستگیر نماید. عکس العمل من در این باره بسیار مردد بود. اما دزرژینسکی نشان داد که این کار را توانست انجام دهد. ساوینکوف گول مأموران «گ. پ. او.» GPU را خورده و وارد خاک شوروی گردیده و بازداشت شد. پس از آن، دزرژینسکی مطرح کرد که امیدوار است بتواند

بزودی «رنگل» را نیز به همین نحو دستگیر کند. اما این آرزو به ثمر نرسید، زیرا رنگل ثابت کرد که بیش از این ها محتاط بود.

دزرژینسکی اغلب بدون هیچ توضیح تکنیکی از جزئیات و بدون اینکه کسی سنوال کرده باشد، شروع به صحبت از موفقیت هایش در امر جاسوسی خارج کشور، به ویژه ژاپن می نمود.

یک روز در تابستان یا اوائل پاییز سال ۱۹۲۵، دزرژینسکی با هیجان تمام بیان داشت که منتظر دریافت یک سند بسیار مهم از ژاپن است. او با شغف فوق العاده ای اظهار داشت که این سند به تنهایی می تواند در سطح بین المللی آشوب ایجاد کرده، به حوادث پُر اهمیت وسیعی منجر شده و بین ژاپن و ایالات متحده آمریکا جنگ برانگیزد و... من همچنان مثل گذشته در اینگونه موارد بیش تر شکاک می شدم.

من به دزرژینسکی اعتراض کرده و گفتم «جنگ به وسیله ی تحریک یک سند ایجاد نمی گردد.» اما او اصرار ورزید که: «شما هیچ درکی از اهمیت این سند ندارید؛ این سند برنامه طبقه حاکم است که بوسیله ی شخص امپراطور «میکادو» تأیید شده است و دربر گیرنده ی تصرف کامل چین و نابودی ایالات متحده آمریکا که بر جهان سلطه نموده، می باشد.»

من پرسیدم «امکان این وجود ندارد که مأمور شما فریب خورده باشد؟» و «هیچ کس به عنوان مقررات چنین اسنادی را نمی نویسد. چرا کسی می آید و اینگونه نقشه ها را بر روی کاغذ می آورد؟»

دزرژینسکی خود نیز در این باره مطمئن نبود. به نظر می رسید که در جوابی که به من داد می خواست شک را از ذهن خود دور کند و گفت: «در آن کشور همه ی کارها به نام امپراطور انجام می گیرد. برای توجیح کردن اقداماتی که با ریسک توأم است و سیاست هایی که خیلی ریسک دارد و

بودجه‌های کلان برای ارتش و نیروی دریایی، کوشش شده است تا به میکادو چشم‌اندازی بدهند که حتی برای خودشان هم قابل اجرا نیست، حتی در زمینه‌ی ماجراجویی‌های سیاسی که در آن‌ها غوطه‌ورند. به این دلیل تاناکا نقشه‌ی محفل‌های نظامی را به روی کاغذ آورده تا به صورت گزارشی ویژه به امپراطور بدهد و او هم این گزارش را تأیید کرده است. ما کپی این سند را از وزارت امور خارجه دریافت خواهیم کرد.»

این سند چگونه محفوظ بود

من به خاطر می‌آورم که دزرژینسکی اشاره کرد که برای این کپی باید مبلغی پرداخت گردد. مبلغ قابل توجهی نبود، حدود سه هزار دلار آمریکایی. من از دزرژینسکی آموختم که «گ. پ. او.» GPU از خدمات کارداران قابل اعتمادی در وزارت امور خارجه ژاپن برخوردار بود که دسترسی مستقیم به آرشیوهای مخفی داشتند. در مدتی بیش از یک سال او توانسته بود اطلاعات با ارزشی بدست آورد که در نتیجه با دقت و آگاهی کامل به عنوان جاسوس خارجی در اجرای وظایف خود شناخته شد. او با آرشیوها کاملاً آشنا و به اهمیت اسناد مختلف به خوبی آگاه بود. کاردار ژاپنی پیشنهاد داده بود که سند را کپی کند، اما دستور مسکو این بود که از آن عکسبرداری گردد. این کار بسیار مشکل‌تر بود، زیرا یا باید یک تکنیسین «گ. پ. او.» GPU را وارد وزارتخانه می‌کردند و یا اینکه کاردار را آموزش عکسبرداری می‌دادند. این مشکلات تکنیکی در دریافت سند تأخیر ایجاد نمود. چندین عکس از هر صفحه گرفته و حلقه‌های فیلم از دو یا سه طریق به مسکو فرستاده شد. تمام آن‌ها سالم به مسکو رسید.

لازم است که اقرار کنم من اکنون به خاطر نمی آورم، شاید در آن زمان علاقه ای به این موضوع نداشتم. آیا مأمور ژاپنی یکی از داوطلبان وفادار به رژیم جدید شوروی بود یا یکی از مأموران که برای این کار استخدام شده و یا بالاخره کسی که هر دوی این دو حالت را داشته؟ آخری احتمالش بیش تر از دو تای دیگر است. تعداد هواداران [شوروی زمان استالین] در ژاپن بسیار کم بود.

دزرژینسکی با شادی اعلام کرد: «سند رسید!» کجا بود؟ به شکل حلقه فیلم وارد شده و در دست چاپ بود. کار چاپ با موفقیت پیش می رفت و همین طور که عکس ها چاپ می شد، به وسیله ی متخصص زبان ژاپنی ما ترجمه می گشت. محتوای چند صفحه اول پراکنده بود. «تریلیسر» گزارش به من می داد. (شاید هم «اونشلیخت» بود که گزارش را به دست من رسانید.)

من به عنوان رئیس «اداره ی جنگ» طبیعتاً به مسائل مربوط به خاور دور علاقه داشتم، اما یک رابط دیگر هم وجود داشت. در دوره ی اول رژیم شوروی، در ماه های اول آن تا فوریه ۱۹۱۸، من مسئول «کمیساریای امور خارجه» بودم. ما با تعویض چندین انگلیسی، توانستیم «چیچرین» را از انگلستان پس بگیریم و او به محض ورودش از انگلستان معاون من گردید. وقتی من به اداره ی جنگ منتقل شدم، چیچرین که شایستگی خود را در انجام وظایف نشان داده بود، به درخواست من از «شورای کمیسرهای مردمی» و «کمیته اجرایی شوراها» به مقام «کمیسر مردمی امور خارجه» نایل آمد. من به عنوان عضو «دفتر سیاسی» اغلب رئوس مطالب اسناد دیپلماتیک مهم را با کمک چیچرین تهیه می کردم. من در دوران جنگ هم همیشه وقتی نیاز به کمک دیپلماتیک داشتم مستقیماً با چیچرین تماس می گرفتم.

در سال ۱۹۲۳، «ترویکا» (زینوویف- کامنف- استالین) سعی کردند تا مرا از نظارت بر کلیه‌ی امور مربوط به سیاست خارجی بر کنار کنند. این کار به طور رسمی به عهده‌ی زینوویف قرار گرفته بود. با این وجود، روابط قدیمی و به اصطلاح سلسله مراتب غیررسمی همچنان غالب بود. حتی در سال ۱۹۲۵، زمانی که من نقداً اداره‌ی جنگ را رها کرده و سپس مرا مسئول کمیته‌ی محقری همچون «کمیته‌ی اعطای امتیازات» کردند، من هنوز به عنوان عضو «دفتر سیاسی» رئیس «کمیته‌ی روابط خاور دور، ژاپن و چین» بودم. در میان اعضای این کمیته چیچرین، وروشیلوف، کراسین، رودزوتاک و دیگران هم بودند.

در این زمان، استالین هنوز از لیز خوردن بر روی سیاست بین‌المللی می‌هراسید. او بیش تر گوش می‌داد و به دیگران نگاه کرده، نظر خود را فورموله می‌کرد و یا بعد از اینکه همه‌ی نظرات خود را بیان کرده بودند، رأی می‌داد.

زینوویف که رسماً مسئول روابط دیپلماتیک بود، هر زمان وضعیت سختی پیش می‌آمد، فوری دستپاچه می‌شد و همه این را در باره‌ی او می‌دانستند. همه‌ی این‌ها به روشنی نشان می‌دهد که چرا سندی که از توکیو آمده بود مستقیماً به من فرستاده شد.

ما سند را بررسی کردیم

من باید اذعان بدارم که دامنه‌ی گسترده‌ی نقشه، لحن سرد و بیرحم پیغمبر گونه باند بوروکراتیک میکادو من را متحیر گذاشت. اما متن این سند به هیچ وجه مرا به شک نیانداخت، زیرا من با تاریخچه‌ی آن آشنایی داشتم و نیز به دلیل اعتبار داخلی آن.

اگر ما حتی بپذیریم که چینی‌ها توانستند چنان جعل‌کننده ماهر را بیابند که بتواند این سند را درست کند، آنوقت این سنوال پیش می‌آید که چطور این سند تقلبی به یک سند ویژه و سری بدست «وزارت امور خارجه» ژاپن رسیده است؟ وزارت امور خارجه [ژاپن] کار فرستادن این سند جعلی چینی را به عهده گرفته و سپس به عنوان سند واقعی ژاپنی انتقال داده است. این فرض بسیار واهی است. ژاپنی‌ها هرگز نمی‌توانستند علاقه‌ای به پخش چنین سندی و ایجاد باور به آن داشته باشند. آن‌ها این [موضوع] را با نسبت تقلبی زدن به سند به محض انتشار نشان دادند.

حلقه‌ی فیلم ظاهر شد و ترجمه‌ی آن بلافاصله در دفاتر «سازمان اطلاعات» انجام گرفته و فوراً اصل سند و ترجمه‌ی آن به کرم‌لین فرستاده شد. عکس‌های ظاهر شده هنوز خیس بودند و ترجمه به شکل مجمل انجام گرفته بود. خیلی از اصلاحات در ترجمه بعداً ضروری گردید.

از اینکه آیا بقیه‌ی اعضای «دفتر سیاسی» همزمان با من به وجود این سند پی بردند یا نه، من چیزی به خاطر نمی‌آورم. به هر صورت، زمانی که «دفتر سیاسی» جلسه گذاشت، همه‌ی اعضا در این مورد مطلع گشتند. اگر چه روابط شخصی افراد با هم در آن زمان زیاد نزدیک نبود، اما به نظر می‌رسید که این سند موقتاً به نوعی آن‌ها را به یکدیگر نزدیک کرده بود. در بحث اولیه، عنوان اصلی طبیعتاً درجه‌ی طمع ژاپنی‌ها بود. بیماری و سواس در انجام کارهای فوق‌العاده با گرایش‌های پلید و توأم با بدبینی که به طرز چشمگیری همدیگر را تکمیل کرده، با حالت ناباوری و در عین حال تقدیر مطرح گردید.

بوخارین که همیشه کودکانه همه چیز را می‌پذیرفت و هر وقت موقعیت مناسبی دست می‌داد نقش سیاستمداری محتاط را بازی می‌کرد، پرسید: «شاید این یک شعر باشد، یک جلع سند؟» در ژینسکی نیز طبق معمول

منفجر شد و با لجه لهستانی که هر چه هیجانش بیش تر می شد، کلفتی صدایش هم بیش تر می گشت گفت:

«من نقداً به شما توضیح داده ام که این سند بوسیله‌ی مأمور ما تهیه شده، کسی که صداقت خود را کاملاً ثابت کرده؛ و این سند در آرشیو بسیار سری وزارت نیروی دریایی نگهداری می شده است. مأمور ما عکاس ما را به این محل می برد، زیرا او خودش نمی دانست که چگونه با دوربین کار کند. شاید شما بر این نظریه هستید که دریا سالارهای ژاپنی، خود این سند تقلبی را در آرشیوهای سری قرار داده بودند؟ وزارت نیروی دریایی در اصل هیچ نسخه‌ای از این سند نداشت. در ابتدا این سند در آرشیوهای خصوصی امپراطور نگهداری می شد و نسخه ای از آن در وزارت امور خارجه قرار داشت. سپس وزارتخانه های ارتش و نیروی دریایی خواهان نسخه ای از آن شدند. مأمور ما با دقت زمان آمدن یک نسخه از وزارت امور خارجه را زیر نظر داشت. اقدامات احتیاطی فوق العاده در هنگام انتقال این نسخه انجام گرفت. مأمور ما تنها زمانی به آن دسترسی پیدا کرد که نسخه ای از این سند در آرشیو وزارت نیروی دریایی قرار گرفت. آیا شما بر این عقیده هستید که همه‌ی این کارها صرفاً به منظور کلاهبرداری انجام شده است؟»

نظر من همان طوری که گفتم بر مبنای اعتبار داخلی این سند حقیقی بود. من گفتم: «اگر برای لحظه ای فرض کنیم که این سند جعلی است، بعد باید ببینیم که جعل سند بدست خود ژاپنی ها انجام گرفته. اما برای چه؟ که برای دو یا سه هزار دلار به ما بفروشند؟ می خواستند خزانه‌ی وزارت نیروی دریایی را با سه هزار دلار غنی کنند؟ یا می خواستند به این وسیله ما را تحریک کرده و بترسانند؟ اما ما که نقداً به ولع آن ها آشنایی داشتیم، هر چند نه به این حد. آن ها می دانند که علیرغم تمام تحرکاتی که انجام داده اند، ما

هر کاری را که در قدرت داشتیم برای جلوگیری از اختلاف کرده ایم. یک سند با محتوای یک برنامه نمی تواند سیاست ما را در این زمینه تغییر دهد.»

بحث در این زمینه به سرعت تمام شد. تمام شرایط و جزئیات تکنیکی که البته من به خاطر نمی آورم، هیچ شکی در حقیقی بودن این سند به جا نگذاشت.

با «سند» چه کنیم؟

این سؤال سپس مطرح شد که: چه باید کرد؟ ما قدرت انفجاری بزرگی را در اختیار داشتیم. طبیعتاً این خطر وجود داشت که ما احتمالاً باعث منفجر کردن خودمان گردیم. از هر نظر که می نگریستی، انتشار آن در مطبوعات شوروی مدیرانه نبود. در درجه اول، این عمل به ژاپنی ها نشان می داد که ما مأمور فوق العاده با ارزشی را برای جاسوسی در اختیار داشتیم. در ژینسکی به هیچ وجه با این کار موافقت نمی کرد. آنچه که بسیار بیش از این ها اهمیت داشت، موضوعاتی بود که ماهیت سیاسی داشت. نقشه ژاپن برای چند دهه ریخته شده بود. برای کرملین فقط چند سال یا حتی چند ماه بیش تر [در قدرت] مهم بود. ما از همه نظر ژاپنی ها را [از خطر جنگ] حفظ کرده بودیم. ما امتیازات بسیار بزرگی را به آن ها دادیم. «جاف» عاقل ترین، محتاط ترین و متعارف ترین دیپلمات ما در ژاپن انجام وظیفه می کرد. انتشار این سند در مسکو معادل آن خواهد بود که بی پرده به ژاپنی ها بگوییم که ما خواهان ایجاد جنگ و ستیز هستیم. کفه ترازو بلافاصله به نفع محافل ستیزجوی ارتش و نیروی دریایی ژاپن تمام می شد. تحریک ژاپن با انتشار این سند، عملی

کاملاً غیرمنطقی به نظر می‌آمد، به ویژه که ممکن بود در خارج هیچ اعتباری نداشته باشد.

زینویف در ابتدا پیشنهاد داد که این سند را در مجله‌ی «بین‌الملل کمونیست» به چاپ برسانیم. این نوع انتشار باز هم حکومت را به کنار می‌راند. اما هیچکس به او توجه نکرد و زینویف هم بر روی پیشنهاد عجولانه خود اصرار نورزید.

من نقشه‌ای را که قبل از آمدن به جلسه «دفتر سیاسی» با دقت و با جزئیات تهیه کرده بودم، ارائه دادم. انتشار این سند در خارج از کشور بدون هیچگونه ربطی به مسکو ضروری بود که انجام شود و به این ترتیب از تأثیر آن نیز کاسته نمی‌شد، ضمن اینکه هیچگونه بی‌اعتمادی بوجود نیآورده و لطمه‌ای به مأموران «گ. پ. او.» GPU در ژاپن نمی‌زد. اما کجا [منتشر می‌شد]؟ محل انتشار عملاً خود را جلوه‌گر نمود، یعنی ایالات متحده آمریکا. من این پیشنهاد را بعد از اینکه سند به انگلیسی ترجمه شد دادم و می‌بایستی از طریق شخصیتی قابل اعتماد و دارای اقتدار که دوست اتحاد جماهیر شوروی هم بود در آمریکا به مطبوعات آمریکا می‌رسید. در آن زمان، کسی را دوست شوروی خواندن هنوز حرفه‌ای نشده بود. تعداد دوستان زیاد نبود؛ شخصیت‌های مهم و بانفوذ خیلی کمیاب بودند. به هر حال، کار مشکل‌تر از آن بود که من فکرش را می‌کردم.

ما تصور می‌کردیم که سند عملاً از دست ما خارج خواهد شد. درزینسکی امیدوارم بود که به آسانی بتواند مخارج مأموران ما در ژاپن را تأمین نماید. اما روند کار اصلاً به آنجا نکشید. پیدا کردن داستان معتبری که نشان می‌داد چگونه این سند از توکیو رسیده، کار چندان آسانی نبود. هرگونه ارجاعی به منبع حقیقی، یعنی «گ. پ. او.» GPU سبب ایجاد بی‌اعتمادی می‌گردید. در

آمریکا این سوء ظن به طور طبیعی ایجاد می شد که «گ. پ. او.» GPU خود، این سند را تولید کرده تا در روابط ژاپن و آمریکا سمپاشی کند. ترجمه به انگلیسی این سند با کوشش تمام در مسکو انجام گرفته بود. عکس سند به همراه ترجمه انگلیسی آن به نیویورک فرستاده شد و به این ترتیب هرگونه رد پایی به مسکو پاک گردید.

فراموش نکنیم که این همه در دوره‌ی ریاست جمهوری «کولیدج» و وزیر امور خارجه او «هیوز» که با اتحاد جماهیر شوروی دشمنی داشتند، انجام شد. هرگونه ترسی از اینکه متخصصان متخاصم سند را کار ساختگی مسکو بدانند، وجود داشت. اینکه اسناد جعلی را به عنوان اسناد حقیقی و اسناد حقیقی را اغلب اوقات جعلی بنامند، خود حقیقی است.

تا آنجایی که من می دانم مطبوعات آمریکا هیچ چیز را به مسکو ربط ندادند، بلکه سند از توکیو به نیویورک فرستاده شده بود. به هر حال به هیچ وجه «سوء نیت»ی از جانب مسکو در این کار وجود نداشت، مگر اینکه بدست آوردن سندی از آرشینو سرّی دشمن را بدجنسی بنامیم. ما واقعاً راه دیگری برای مطلع کردن عموم در سطح جهان نداشتیم، جز اینکه آن را به مطبوعات آمریکا دهیم، بدون ذکر منبع و یا با استتار منبع اصلی در حد ممکن.

در آن دوران، جمهوری شوروی هنوز در آمریکا دیپلمات‌های خود را نداشت. «آمتورگ»^۱ مهندسی داشت به نام «بوگدانوف». او و همقطاران‌ش که امروز شناخته شده‌تر و بانفوذتر هستند. آن‌ها کلیه‌ی کارهای دیپلماتیک را انجام می دادند. در حال حاضر من به یاد ندارم که دقیقاً کدام یک از آن‌ها وظیفه‌ی پیدا کردن فرد مناسب را از میان آمریکاییان و انتشار سند از طریق

^۱ - اولین نمایندگی تجاری اتحاد جماهیر شوروی در آمریکا بود

او را به عهده گرفت. پیدا کردن جواب به این سؤال نباید مشکل باشد، زیرا سند به باتفوذترین انتشارات، از نظر اهمیت، سپرده شد.

بر طبق برخی ظواهر امر، «سند تاناکا» در ژوئیه ۱۹۲۷ به امضای میکادو رسید. بنابراین واضح است که این سند پیش از امضای امپراطور به مسکو فرستاده شده بود. این سند همان طوری که در بالا آمد، در جلسات ارتش، نیروی دریایی و دیپلمات های ژاپنی به بحث گذاشته شده بود. دقیقاً در همین مقطع می بود که وزارتخانه های مربوطه تقاضای نسخه ی سند را کرده بودند. تاناکا در آوریل ۱۹۲۷ به نخست وزیری رسید. او احتمالاً به این سمت دست یافت تا مسئولیت گرفتن رضایت امپراطور را برای برنامه جناح های افراطی نظامی و امپریالیستی جلب نماید.

چرا مقامات ژاپنی ها «سند تاناکا» را جعل چینی ها می دانند؟ بدیهی است که آن ها از نقش مسکو در انتشار این سند مطلع نبودند. ظاهر شدن «سند» در مطبوعات آمریکا و نه شوروی، طبیعتاً این تفکر را ایجاد کرد که «سند» به نحوی به دست چینی ها افتاده بوده و آن ها به سرعت آن را به آمریکا فرستادند.

چرا کرملین ساکت است؟

درک اینکه چرا مسکو که بیش از دیگران در این مورد مطلع است، اصرار دارد که همچنان سکوت اختیار کند، کار سختی است. عکس اصلی تحت شرایطی به مسکو فرستاده شده بود که مانع هرگونه شک در حقیقی بودن آن می گردید. این سند فوق العاده چشمگیر به خارج، یعنی از مسکو، از کرملین

به آمریکا فرستاده شده بود. حقیقی بودن این سند حتی امروز هم زیر سنوال قرار دارد و مسکو همچنان سکوت اختیار می کند.

در آن زمان مطمئناً مسکو دلایل بسیار زیادی داشت برای پنهان کردن دخالتش در انتشار و افشای «سند تاناکا». در تعمق اولیه مقصود تحریک توکیو نبود. به همین دلیل بود که کرملین برای عمومی کردن آن یک دور قمری زد. اما اکنون شرایط با آن موقع فرق کرده است. مسکو خوب می داند که شرایط تکنیکی، رعایت موارد توطئه و خیانت که در اصل سبب پنهان کردن منبع این سند شد، اکنون دیگر وجود ندارد: افراد دیگر جای آن ها را گرفته اند (اغلب آن ها اعدام شده اند)، روش کار تغییر کرد. سفر «سرتیب لوچکوف» - یکی از صاحب منصبان مهم «گ. پ. او.» - GPU - به ژاپن، مرحله ای است که شرایط گذشته را از حال جدا می کند. حتی اگر لوچکوف مأموران قبلی خود را به دست ژاپنی ها نسپرده بود - اگر چه طرز برخورد او نشانگر این است که او هر چه می دانست را به ژاپنی ها لو داده - مسکو به دلیل خطری که از جانب لوچکوف احساس می کرد، خیلی وقت پیش مجبور شد که به سرعت تمام مأموران خود را از بین ببرد و تماس ها را تغییر دهد. در نتیجه از هر زاویه ای به آن بنگریم، سکوت کرملین غیرقابل درک است.

به احتمال قوی، این بار نیز مسکو نمی خواهد باعث دلخوری توکیو گردد، به ویژه که در حال مذاکره [با ژاپن] است تا بتواند قراردادی پایدارتر و قابل اعتمادتر با توکیو ببندد. همه ی این ملاحظات البته برمی گردد به سابقه ی گذشته، زیرا اکنون جنگ جهانی بحث محافل همانند است و روز به روز نیز گسترش می یابد و ژاپن منتظر موقعیت مناسبی است که نقشه «سند تاناکا» را به اجرا درآورد.

من از خود می‌پرسم: چرا من قبلاً به این واقعه نپرداختم، واقعه‌ای که می‌توانست وضعیت یکی از مهمترین اسناد سیاسی را روشن کند. دلیل آن ساده است: هیچ موردی پیش نیامد که این واقعه مطرح گردد. در فاصله بین جلسه‌ی «دفتر سیاسی» در ۱۹۲۵ که موضوع «سند تاناکا» برای اولین بار مطرح گردید و دوره‌ای که من در تبعید بوده‌ام و فرصت پیگیری مسائل بین‌المللی را بیش تر داشته‌ام، اما در این فاصله سال‌های مبارزات خشونت بار، دستگیری‌ها، تبعیدها به آسیای مرکزی و سپس به ترکیه اتفاق افتاده است. موضوع این سند در حافظه‌ی من بخواب رفته بود.

روند حوادث در خاور دور در سال‌های اخیر برنامه‌ی «تاناکا» را بسط داده است، تا جایی که هیچ شکی در حقیقی بودن این سند به جا نگذاشته است.

لئون تروتسکی
اوت ۱۹۴۰

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۷